

ادعاهای امارات عربی متحده نسبت به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی

متن سخنرانی دکتر پیروز مجتهدزاده عضو ارشد مرکز مطالعات ژئوپولیتیک و مرزهای بین المللی دانشگاه لندن
در سمینار مسائل خلیج فارس (دانشگاه سوربن - پاریس - ۱۴ خرداد ۱۳۷۳)

زمینه های جغرافیایی و استراتژیک

برای آشنایی با ادعاهای پیشین بریتانیا در مورد جزایر ایرانی تنب و ابوموسی، از سوی امارات شارجه و رأس الخیمه و تجدید بی دلیل این ادعاها از سوی امارات متحده عربی، ضروری است نخست نکاتی درباره موقعیت جغرافیایی و ارزش استراتژیک و برخی پیشینه های تاریخی این جزایر بیان شود.

تنب بزرگ

این جزیره در ۱۷ مایلی جنوب باختری جزیره ایرانی قشم واقع شده است. گرچه فاصله این جزیره با خاک اصلی ایران (بندر لنگه) از سی مایل بیشتر نیست، ولی از آنجا که در محاسبات مرزی دریایی در خلیج فارس، جزیره قشم جزو خاک اصلی ایران شمرده می شود، فاصله جزیره تنب بزرگ با خاک اصلی ایران را باید همان ۱۷ مایل دانست. فاصله این جزیره از کرانه های جزیره الحمراء رأس الخیمه که ظاهراً مدعی اصلی این جزیره است، از ۴۶ مایل فراتر می رود.

تنب کوچک

این جزیره صخره ای در ۸ مایلی باختر جزیره تنب بزرگ واقع است. واژه «تنب» واژه ای تنگستانی (فارسی جنوبی) است به معنی «تپه».

ابوموسی

این جزیره از هر دو جزیره یادشده در بالا، بزرگتر است و تقریباً در میانه دریا، روی خط منصف خلیج فارس (نسبت به دو ساحل ایرانی و عربی) واقع شده است. فاصله کرانه های شمالی این جزیره با خاک اصلی ایران ۴۲ مایل و فاصله کرانه های جنوبی آن با شارجه که ظاهراً مدعی اصلی این جزیره است، ۴۰ مایل برآورد می شود. از این روی است که موقعیت ابوموسی را در پایین خط منصف خلیج فارس می دانند. فاصله این جزیره نسبت به جزایر ایرانی تنب بزرگ و سری از ۳۰ مایل فراتر نمی رود.

تنها در دو جزیره تنب بزرگ و ابوموسی افرادی زندگی می کنند، ولی تنب کوچک خالی از سکنه است. جمعیت دو جزیره تنب بزرگ و ابوموسی، هنگام بازگشت داده شدن به ایران، به گواهی دو دولت ایران و بریتانیا در نوامبر ۱۹۷۱، به ترتیب ۲۵۰ و ۳۰۰ تن بوده و هم اکنون به همان ترتیب، از ۴۰۰ و ۷۰۰ تن فراتر می رود. مردم ساکن در تنب بزرگ ازدو گروه ایرانی و عرب الاصل هستند. مردم ایرانی آن از اصل بندر لنگه ای و مردم عرب آن از قبیله بنی یاس دویی می باشند و هیچ ارتباطی با رأس الخیمه ندارند. مردم ایرانی ابوموسی از اصل بندر لنگه ای و مردم عرب آن از قبیله سودان در شارجه هستند. با این حال، مدعیان پیشین و کنونی این جزایر، همه ساکنان تنب بزرگ و ابوموسی را عرب دانسته و این ادعا را به عنوان یکی از اصول دعوای خود نسبت به این دو جزیره مطرح ساخته اند. اندکی بعد خواهیم دید که این ادعاها تا چه اندازه واقعی است و پایه های حقوقی آن تا چه حد می تواند ارزش توجه داشته باشد.^۱

این سه جزیره، همراه با چهار جزیره دیگر ایرانی در تنگه هرمز، در حقیقت مجمع الجزایری هستند با ارزش استراتژیک فراوان بر سر راه های ورودی و خروجی تنگه هرمز. ارزش استراتژیک این جزایر، به خودی خود، کمتر از آن است که مورد توجه قرار گیرد. ولی موقعیت آن ها، در ادامه زنجیر استراتژیک ایران در تنگه هرمز، اهمیت فراوانی دارد. به گفته دیگر، این سه جزیره تنها در صورت ایرانی بودن ارزش استراتژیک دارد و به نظر می رسد یکی از دلایل طرح مجدد ادعا نسبت به این جزایر از سوی امارات متحده عربی، این است که جزایر مزبور در دست ایران نباشد و زنجیره دفاعی ایران را در تنگه هرمز تکمیل

نکند. از همین رو در برخی از نوشته ها و گفته های پیشین خود، طبیعت طرح مجدد ادعای امارات متحده عربی نسبت به این جزایر و اصالت حقوقی این دعوای را مشکوک دانستیم. تردیدی نیست که طبیعت طرح مجدد این دعوای از سوی امارات متحده عربی، سیاسی است و دلایل لغزنده و سست حقوقی که در گذران تجدید این دعوای، در برابر استدلال های مستند و نیرومند ایرانی، مطرح ساخته اند، نشانه آشکاری است از سیاسی بودن این ادعا.

قبیله‌ای خود در بندر لنگه پناه بردند. ژنرال «گران کایر»، General Sir W. Grant Keir نامه‌هایی به دربار فتحعلی شاه قاجار و حاکم فارس نوشت و یادآور شد که لشکرکشی مورد نظری به بندر لنگه صرفاً برای سرکوب کردن نیروهای قاسمی است، نه تجاوز به خاک ایران. شاه ایران و حاکم فارس در پاسخ

به ژنرال انگلیسی هشدار دادند که قاسمیان بندر لنگه اتباع و مأموران دولت ایران هستند و نیروهای بیگانه حق تجاوز به خاک ایران را ندارند. «گران کایر» نیز از لشکرکشی به خاک ایران خودداری ورزید. از آن پس، هم دربار تهران، هم حکومت فارس و هم خودمختاری قاسمی بندر لنگه، در موارد گوناگون به انگلیسیان ثابت کردند که قاسمیان بندر لنگه اتباع دولت ایران و مأموران ایرانی در فرمانداری لنگه هستند و بندر لنگه و بنادر و جزایر تابع آن بخشی از سرزمین ایران است. در سال ۱۸۸۵، دولت ایران تصمیم گرفت تقسیمات

کشوری ایران را که از دوران صفویان باقی مانده بود، دگرگون سازد. در آن سال ایران به ۲۷ ایالت تقسیم گردید. بنادر و جزایر خلیج فارس به عنوان یک فرمانداری (ولایت) ضمیمه ایالت بیست و ششم شد. والی این ایالت، حاج محمد امین السلطان بود. همان سال (۱۸۸۵) شیخ یوسف القاسمی، حاکم بندر لنگه به دست برادرزاده‌اش کشته شد و شخص اخیرالذکر حکومت لنگه را غصب و انتقال رسمی آن حکومت به خود را از تهران درخواست کرد. در سال ۱۸۸۷ که امین السلطان نخست وزیر ایران بود، دستور داد شیخ غاصب قاسمی

در لنگه، به دلیل قتل عمویش و غصب حکومت وی، دستگیر و روانه تهران شود. او به تهران آورده شد و در آنجا درگذشت. به این ترتیب، حکومت خودمختار قاسمیان لنگه در سال ۱۸۸۷ برچیده شد و این فرمانداری مستقیماً زیر نظر ایالت بیست و ششم قرار گرفت و فرمانداران گماشته شده از طرف دولت ایران اداره امور آن را به دست گرفتند.

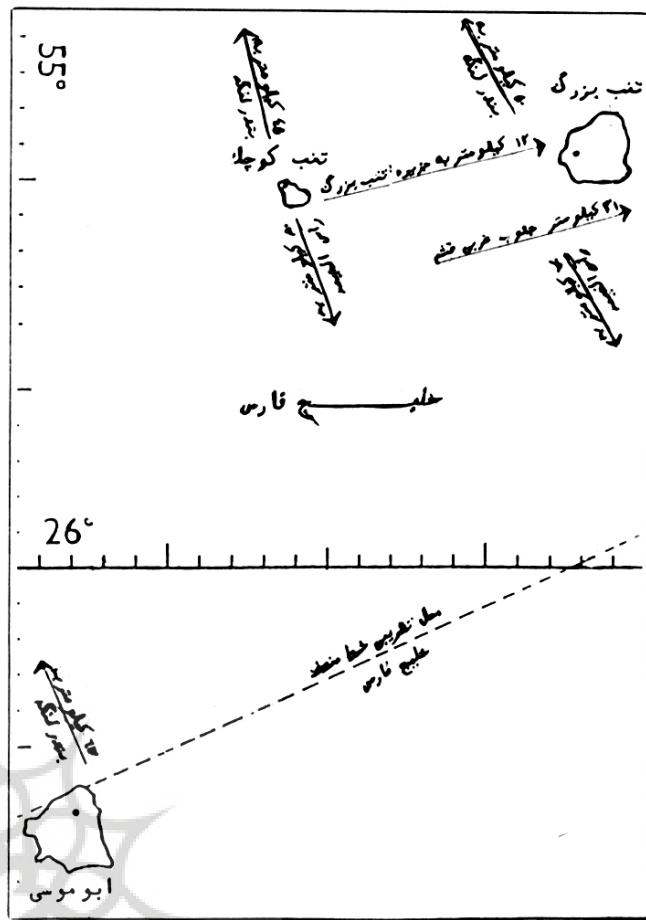
آغاز اختلافات بر سر جزایر تنب و ابوموسی

پس از انحلال حکومت خودمختار قاسمیان لنگه در سال ۱۸۸۷، وزیر مختار بریتانیا در تهران مدعی شد که جزایر تنب و ابوموسی و سری از آن قاسمیان شارجه است. استدلال بریتانیا آن بود که قاسمیان لنگه جزایر یاد شده را به عنوان «حکومت موروثی قاسمی» اداره می‌کرده‌اند، نه به عنوان گماشتگان دولت ایران. دولت ایران این ادعا را مسخره دانست و برای محکم کاری مأموران ویژه‌ای را به اداره جزیره سری که در جنوبی‌ترین بخش میانه خلیج فارس قرار داشت و بیش از دیگر جزایر در خطر بود، گمارد. این اقدام مورد اعتراض بریتانیا قرار گرفت ولی وضع تا سال ۱۹۰۳ به همان گونه باقی ماند. جالب توجه اینکه یک سال پس از ادعای بریتانیا، وزیر مختار بریتانیا در تهران نسخه‌ای از یک نقشه رسمی دولت بریتانیا از خلیج فارس را به ناصرالدین شاه قاجار تقدیم کرد که جزایر تنب و سری و ابوموسی را جزو خاک ایران نشان می‌دهد.

در سال ۱۹۰۲ یک قرارداد سیاسی میان ایران و روسیه امضاء شد. بریتانیا این قرارداد را سبب افزایش نفوذ روسیان در ایران دانست و به این نتیجه رسید که روسها دامنه رقابت خود با انگلیسیان را به خلیج فارس گسترش داده‌اند.

در جلسه‌ای سری که در ماه ژوئن همان سال در وزارت خارجه بریتانیا تشکیل گردید، تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از ورود و نفوذ روسها در خلیج فارس، جزایر استراتژیک واقع در تنگه هرمز و یا نزدیک آن به اشغال نیروهای انگلیسی درآید. این تصمیم به گونه بخشنامه‌ای به کارگزاران بریتانیا در هندوستان و خلیج فارس ابلاغ شد.^۲

از آنجا که بخش‌های استراتژیک دو جزیره ایرانی قشم و هنگام از قبل در اشغال نیروهای بریتانیا قرار داشت، اشغال جزایر استراتژیک تنب و ابوموسی مورد بحث این بخشنامه بود؛ دولت هند بریتانیا، به فرمانروائی لرد جرج کوزن Lord George Curzon، طی بخشنامه‌ای در ماه ژوئن ۱۹۰۳ به شیوخ شارجه دستور داد پرچم خود را در دو جزیره تنب بزرگ و ابوموسی برافرازند.^۳ این



پیشینه‌ها

جزایر تنب و ابوموسی از آغاز تاریخ نوشته شده بشری به ایران تعلق داشته است، چنانکه همه جزیره‌ها و کرانه‌های خلیج فارس از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۱ میلادی در اختیار ایران بوده. این جزایر از ۹۵۰ میلادی دوباره تحت حاکمیت ایران قرار گرفت و تا آمدن استعمار بریتانیا به خلیج فارس به همان حال باقی ماند. جزیره‌های تنب و ابوموسی هنگام گسترش دامنه استعمار هند بریتانیا در خلیج فارس جزو فرمانداری خودمختار شاخه‌ای از قاسمیان بندر لنگه بود.

پس از قتل نادرشاه افشار در ژوئن ۱۷۴۷، گروهی از حاکمان محلی درفش استقلال برافراشتند. یکی از آنان ملاعلی شاه نامی بود که در هرمز و بندرعباس ادعای استقلال کرد. همان هنگام، دزدان محل اقامت نماینده سیاسی بریتانیا در بندرعباس را مورد دستبرد قرار دادند. دولت انگلیس از کریمخان زند خواهان جبران خسارت این رویداد شد. نیرویی به فرماندهی شیخ ناصرخان روانه آن دیار گردید و شیخ قاسمی‌های رأس الخیمه نیز نیرویی هزار نفره به یاری ملاعلی فرستاد. جنگ سه سال طول کشید و در خلال این نبردها بود که شاخه‌ای از قاسمی‌های رأس الخیمه (جلفار) خود را به بندر لنگه رساند

و در آنجا مستقر شد و پس از مدتی توانست حکم فرمانداری خودمختار لنگه را از دولت ایران دریافت کند. برخلاف نادرشاه که دشمن حکومت‌های خودمختار محلی و بیگانه در ایران بود، کریمخان زند (حکومت در شیراز ۱۷۹۹-۱۷۵۷) با آنها سرملایمت داشت. از دوران صفویان، فرمانداری بندر لنگه شامل بندرهای چارک، کنگ، عسلویه و خمیر و جزیره‌های تنب و ابوموسی و سری و کیش می‌شد. تابعیت شیوخ قاسمی بندر لنگه از دولت ایران، خیلی زود بر بریتانیا روشن شد.

هنگامی که نیروهای انگلیسی دزدان دریایی و نیروهای قاسمی را در رأس الخیمه سرکوب کردند (۱۸۱۹)، گروهی از قاسمیان به عموزادگان

می دانیم که این دو جزیره ملك مسلمة دولت ایران است. در این صورت حال چطور دولت انگلیس در عالم دوستی راضی می شود که ما ملك طلق خودمان را به شیخ واگذار کنیم و او بیدق در آنجا بیفرزد. شما باز هم گفتگو کنید و ما به هیچ وجه از حق خود نخواهیم گذشت.»^۶

همان هنگام به دولت ایران خبر رسید که شیخ شارجه ساختن بناهایی را در تنب بزرگ آغاز کرده است. دولت ایران به دولت بریتانیا اعتراض کرد و سفارت بریتانیا در تهران طی نامه ای این خبر را نادرست دانست.^۷ دولت ایران نیز بر این استنباط باقی ماند که طرفین به هیچ اقدام يك جانبه ای در تنب و ابوموسی دست نخواهند زد تا تکلیف مالکیت بر این جزایر روشن گردد. دولت بریتانیا این قول و قرار را چند بار زیر پا گذارد. در سال ۱۹۰۸ آنان پرچم شارجه را در تنب کوچک برافراشتند. ایرانیان این پرچم را فرو کشیدند و پرچم ایران را برافراشتند که از سوی نیروهای بریتانیا از جای کنده شد. در همان دوران شرکت آلمانی «وینکهاوس Woenckhous» طی قراردادی با دولت ایران، امتیاز استخراج معادن خاک سرخ جزیره ابوموسی را به دست آورد. این امتیاز، نخست از سوی قاسمیان لنگه به فردی از مردم بندر لنگه داده شده بود و پس از برچیده شدن حکومت قاسمیان لنگه، به حاج معین بوشهری، صاحب صنعت معروف ایرانی اوایل قرن بیستم، داده شد. يك سال بعد، شرکت آلمانی عملیات استخراج معادن خاک سرخ ابوموسی را آغاز کرد، ولی شیخ شارجه جلوی کار وی را گرفت. بریتانیا این جزیره را از آن شیخ شارجه خواند و شرکت یاد شده را برای گرفتن امتیاز استخراج معادن ابوموسی، به گفت و گو با آن شیخ واداشت. در سال ۱۹۲۷ نیروهای ایرانی از تنب و ابوموسی دیدن نمودند و يك قایق عربی را در آب های ابوموسی توقیف کردند. این رویداد سبب اعتراض شدید دولت بریتانیا گردید. «سر رابرت کلایو» (Sir Robert Clive) وزیر مختار بریتانیا در تهران به دولت ایران اعتراض کرد و خسارت خواست. ایرانیان اقدام نیروهای خود را در توقیف قایق یاد شده، اقدامی قانونی و برابر موازین بین المللی دانستند. بریتانیا سرانجام تصمیم گرفت خود خسارت این اقدام را به حکومت دومی پرداخت نماید. این رویداد سبب آغاز مذاکراتی طولانی میان «کلایو» و تیمورتاش وزیر دربار ایران شد که حدود دو سال طول کشید. بریتانیا در این گفت و گوها خواستار مصالحه ای از راه دادن جزیره سری به ایران و جزایر تنب و ابوموسی به شارجه شد.^۸ ایران این پیشنهاد را رد کرد. برای آزمایش میزان جدی بودن بریتانیا در این برخوردها، تیمورتاش اشاره هایی کرد دایر بر این که اگر ایران از بحرین صرف نظر کند، جزایر تنب و ابوموسی به ایران داده شود. در برابر عدم موافقت بریتانیا با این پیشنهاد بود که تیمورتاش پیشنهاد کرد موضوع این جزایر به داوری بین المللی ارجاع شود. این گفت و گوها به جایی نرسید و دولت ایران در سال ۱۹۲۸ به جامعه ملل شکایت برد و خواستار بازگرداندن بحرین و تنب و ابوموسی به ایران شد.

در سال ۱۹۲۹ دولت ایران آگاهی یافت که پرچم بریتانیا در جزایر تنب و ابوموسی افراشته شده و از این رو به دولت بریتانیا اعتراض کرد و خواستار شد که از هر اقدامی در این جزایر جلوگیری به عمل آید و وضع موجود (status quo) رعایت گردد. ولی نمایندگان بریتانیا در تهران و در منطقه موضوع را تکذیب کردند.

در ماه فوریه ۱۹۳۰ وزارت جنگ ایران مجدداً به وزارت خارجه اطلاع داد که پرچم هایی در جزایر تنب و ابوموسی برافراشته شده ولی شیخ راس الخیمه از بالا رفتن پرچم در تنب بزرگ جلوگیری کرده است. دولت ایران به دولت بریتانیا اعتراض کرد و دولت بریتانیا موضوع را مجدداً تکذیب کرد. اقدام شیخ راس الخیمه در جلوگیری از افراشتن پرچم در تنب بزرگ ایرانیان را تشویق کرد که با وی تماس هایی برقرار کنند. در نتیجه این تماس ها، شیخ راس الخیمه پرچم خود را اواخر سال ۱۹۳۴ از تنب بزرگ فرو کشید و آن جزیره را به ایران تحویل داد.^۹ این اقدام سبب واکنش فوری بریتانیا و افراشتن مجدد پرچم شیخ راس الخیمه در تنب بزرگ شد.

جزایر قشم و هنگام در سال ۱۹۳۵ از انگلستان پس گرفته شد و اعتراض ها و اقدامات ایران برای پس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی و سری ادامه پیدا کرد. دولت ایران همه ساله موضوع پس گرفتن این جزایر را مطرح می ساخت. حتی دولت های دکتر مصدق، دکتر امینی و امیراسدالله علم اقداماتی در این زمینه انجام دادند و دولت علم موفق شد جزیره سری را در سال ۱۹۶۲ پس گیرد.

● جزایر تنب و ابوموسی از آغاز تاریخ نوشته شده بشر به ایران تعلق داشته است، چنان که همه جزیره ها و کرانه های خلیج فارس از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۱ میلادی در اختیار ایران بوده است.

● جزایر قشم و هنگام در سال ۱۹۳۵ از انگلستان پس گرفته شد و اعتراض ها و اقدامات ایران برای پس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی و سری ادامه یافت. در سال ۱۹۶۲ نیز جزیره سری از سلطه استعماری انگلیس خارج شد.

● - روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱، یعنی يك روز پیش از خروج رسمی بریتانیا از خلیج فارس و پایان گرفتن تعهدهای کهن آن دولت در زمینه روابط خارجی و امور دفاعی امارات، و دو روز پس از آن که موجودیت «امارات متحده عربی» به عنوان دولتی مستقل اعلام شود، نیروهای ایرانی وارد جزایر تنب و ابوموسی شدند و این جزایر را پس از ۶۸ سال به ایران بازگرداندند.

دستور اجرا شد و پرچم قبیله ای قاسمیان شارجه اوایل ژوئیه آن سال در دو جزیره یاد شده به اهتزاز درآمد.^{۱۰} به گفته دیگر، بریتانیا در سال ۱۹۰۳ این جزایر ایرانی را بدون آگاهی دولت ایران، به شیوخ قاسمی شارجه بخشید. درخور توجه فراوان است که اندکی جلوتر از این تجاوز آشکار به مایملک ایران در خلیج فارس، لرد کرزن، نایب الحکومه (Viceroy) هند بریتانیا، در نقشه ای رسمی که زیر نظر خود وی از سوی انجمن سلطنتی جغرافیایی بریتانیا تهیه شده و ضمیمه کتاب وی «ایران و مسئله ایران» (چاپ ۱۸۹۲) بود، این جزایر را جزو خاک ایران نشان داده بود.

ایران در آستانه قیام های عمومی و سرگرم مسایل داخلی بود و از این تجاوز آشکار و تصرف عدوانی جزایر خود در خلیج فارس بیخبر. موسیو «دامبرین» M. Damberian بلژیکی، مدیر کل اداره گمرکات جنوب ایران، هنگام بازدید از این جزایر در آوریل ۱۹۰۴، متوجه وجود پرچم هایی بیگانه در این جزایر شد و دستور داد آنها را فرو کشند و پرچم ایران را دوباره برافرازند. دامبرین مأموران گمرک ایران را در این جزایر گمارد و بازگشت. این اقدام سبب خشم دولت هند بریتانیا شد. وزیر خارجه دولت هند طی نامه ای به دولت لندن پیشنهاد فرو کشیدن پرچم ایران با استفاده از ناو جنگی را داد (gun-boat diplomacy). دولت لندن این سیاست را نادرست دانست و مباحثات و دوراندیشی را شایسته تر تشخیص داد. «سر ای. هاردینگ» (Sir A. Hardinge) وزیر مختار بریتانیا در تهران مأمور شد موضوع فرو کشیدن پرچم ایران در تنب بزرگ و ابوموسی را با رهبران ایران در میان گذارد. وی چند بار موضوع را با مقامات ایرانی مطرح ساخت. در دیداری که وی در ماه می ۱۹۰۴ با وزیر خارجه ایران داشت، موسیو «دامبرین» نیز حاضر بود. طی تلگرافی که «هاردینگ» برای دولت خود فرستاد، یادآور شد که دولت ایران حاضر است پرچم خود را در این جزایر فرو کشد به این شرط که هیچ پرچمی در این جزایر افراشته نشود تا تکلیف مالکیت این جزایر از راه مذاکره روشن گردد.^{۱۱} ولی شیخ شارجه مجدداً پرچم خود را در تنب بزرگ و ابوموسی برافراشت. این کردار نارضایی مظفرالدین شاه را برانگیخت. وی در یادداشتی به نخست وزیر خود نوشت:

«جناب اشرف صدراعظم
به وزیر خارجه ابلاغ نمایند که به سفارت انگلیس بگوید، پارسال در این باب مذاکرات شد. دولت انگلیس از ما خواهش کرده که بیدق خودمان را از این دو جزیره برداریم تا رسیدگی و گفتگو شود. در صورتی که خودمان

۵- اتباع ایران و شارجه در ماهی گیری در آب های کرانه ای ابوموسی از حقوق برابر برخوردار خواهند بود.
۶- يك توافق كلك مالی میان ایران و شارجه امضاء خواهد شد».

توافق مالی یاد شده در پایان این تفاهم نامه عبارت از تعهد ایران به پرداخت سالیانه يك و نیم میلیون لیره استرلینگ به شارجه برای مدت نه سال بود مگر آنکه درآمد شارجه از محل استخراج نفت در این مدت از سالی سه میلیون لیره استرلینگ فراتر رود.

نیروهای ایرانی صبح روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱، یعنی يك روز پیش از خروج رسمی بریتانیا از خلیج فارس و پایان یافتن تعهدهای کهن آن دولت نسبت به روابط خارجی و امور دفاعی امارات، و دو روز پیش از اعلام رسمی موجودیت «امارات متحده عربی» به عنوان دولتی مستقل، وارد جزایر تنب و ابوموسی شدند و این جزایر را پس از ۶۸ سال تلاش و کوشش و اعتراض، به ایران بازگرداندند.

دولت های تندرو عرب تقاضا کردند جلسه فوری اتحادیه عرب تشکیل شود. رادیکال ها در این جلسه خواستار شکایت جمعی کشورهای عرب به سازمان ملل متحد شدند. این پیشنهاد مورد موافقت قرار نگرفت و قرار بر آن شد که هریک از دولت های عضو اتحادیه عرب، طی اطلاعیه ای در پایتخت خود، اقدام ایران را محکوم کنند. همه دولت های عربی، غیر از اردن، این کار را کردند، ولی رهبران مصر، عربستان سعودی، تونس، مراکش، لبنان، عمان، بحرین و قطر طی تماس هایی خصوصی با رهبران ایران، از اینکه ناچار به انتشار چنین اطلاعیه هایی شده بودند، پوزش خواستند.

چهار دولت تندرو عرب، یعنی عراق، لیبی، یمن جنوبی (پیشین) و الجزایر شکایت نامه ای علیه ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد تقدیم کردند. شورا روز نهم دسامبر ۱۹۷۱ تشکیل جلسه داد تا به این شکایت رسیدگی کند. نمایندگان کویت و امارات متحده عربی که همان روز به عضویت سازمان ملل متحد درآمده بود، از رئیس شورا تقاضای شرکت بدون حق رأی در آن جلسه را کردند و از سوی ایران، امیرخسرو افشار مأمور شد سازمان ملل متحد را در جلسه یاد شده با مواضع حقوقی و تاریخی ایران آشنا سازد.

نمایندگان عراق و لیبی و یمن جنوبی و کویت در این جلسه، سخنرانی های پرشوری کردند و کشور و رژیم ایران را به باد دشنام گرفتند به این امید که پاسخ گویی های مشابه مذاکرات را طولانی سازد و احتمالاً به نتایج دلخواه آنان برساند. نمایندگان الجزایر و امارات متحده عربی برخورداردی دوستانه تر از دیگران نسبت به ایران داشتند. نماینده ایران مسئله جزایر را يك موضوع داخلی ایران دانست و مداخله دیگران را در امور ایران رد کرد. سرانجام نماینده سومالی (از اعضای اتحادیه عرب) پیشنهاد داد رسیدگی به این شکایت موقوف بماند. این پیشنهاد به تصویب رسید و پرونده شکایت عربان پایگانی شد.

رویدادهای اخیر

از آن تاریخ تا سال ۱۹۹۲، بیست و يك سال گذشت و ادامه حاکمیت ایران بر این جزایر مورد اعتراض هیچ کشور و هیچ مرجعی قرار نگرفت. اقدام دولت جرج بوش (ایالات متحده) در زمینه تحریک صدام حسین برای حمله به کویت در اوت ۱۹۹۰، و بیرون ریختن عراقیان از آن شیخ نشین در ژانویه ۱۹۹۱، آرزای سرزمینی را در خلیج فارس برانگیخت. دولت امارات متحده عربی با اقدامات گوناگون خود ثابت کرد منتظر بهانه ای بوده تا آرزای سرزمینی خود را نسبت به ایران مطرح سازد. این بهانه در ماه آوریل ۱۹۹۲ فراهم شد. در این تاریخ مقامات ایرانی از ورود گروهی از مردم هندی و پاکستانی و فلیپینی که در استخدام امارات متحده بودند و بدون آگاهی دولت ایران به ابوموسی می رفتند، جلوگیری کردند. ایرانیان از مدت ها پیش متوجه فعل و انفعال هایی مشکوک از سوی افرادی از ملیت های گوناگون در اطراف این جزیره بودند. قبلاً يك هلندی مسلح در آب های کرانه ای ابوموسی دستگیر و در تهران زندانی شده بود. شورای عالی امارات متحده بلافاصله تشکیل جلسه داد و در پایان آن اعلام کرد که تعهدات بین المللی پیشین همه اعضای اتحادیه،

پس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی

از سال ۱۹۶۸، پس از اعلام تصمیم انگلستان مبنی بر خارج کردن نیروهایش از خاورسوز و خلیج فارس در پایان سال ۱۹۷۱، دولت بریتانیا اندیشه تشکیل فدراسیونی از همه شیوخ تحت الحمايه خود در خلیج فارس را مطرح ساخت. نخستین اقدام در این راه، حل مسئله مالکیت بر بحرین بود. دو دولت ایران و بریتانیا، پس از مذاکراتی طولانی، تصمیم گرفتند این مسئله را به داوری بین المللی واگذارند. دولت ایران با دریافت وعده هایی از بریتانیا در مورد دادن جزایر تنب و ابوموسی به ایران در مقابل پس گرفتن ادعای مالکیت ایران بر بحرین، به این تصمیم تن داد. نظرخواهی سازمان ملل متحد در بحرین به استقلال این شیخ نشین در سال ۱۹۷۰ انجامید و گفت و گو میان ایران و بریتانیا در مورد تنب و ابوموسی ادامه پیدا کرد.

از آنجا که ایران اعلام کرده بود، فدراسیون پیشنهادی بریتانیا را، به دلیل دربر گرفتن بخش هایی از خاک ایران (جزایر تنب و ابوموسی)، به رسمیت نخواهد شناخت، بریتانیا ناچار شد مذاکرات جدی برای تعیین تکلیف مالکیت ایران بر این جزایر را آغاز کند. مذاکراتی که بریتانیا از سال ۱۹۰۴ وعده داده بود و هیچ گاه آن را به گونه جدی دنبال نکرده بود. در شرایط نوین، بریتانیا با وضع پیچیده و دشواری روبرو بود. عراق اعلام کرده بود که فدراسیون امارات را دسیسه استعمار می داند و آن را به رسمیت نخواهد شناخت. عربستان سعودی نیز، به دلیل اختلافات سرزمینی با ابوظبی، اعلام کرده بود که فدراسیون مورد نظر بریتانیا را به رسمیت نخواهد شناخت. مخالفت ایران برای بریتانیا اهمیت بیشتری داشت. لندن می دانست که پشتیبانی ایران، این نیرومندترین کشور منطقه، از فدراسیون پیشنهادی کار ایجاد کشور نوین را از بن بست خارج کرده و آسان خواهد ساخت. دیپلمات ورزیده و بازنشسته انگلیسی، «سر ویلیام لوس» (Sir William Luce) آخرین نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، به کار دعوت و مأمور گفت و گو با ایران شد. امیرخسرو افشار، سفیر وقت ایران در لندن، نیز از سوی دولت ایران برای مذاکره با انگلیسیان مأمور شد. این مذاکرات مدت زیادی طول کشید و سرانجام به این نتیجه رسید که دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک به حاکمیت مستقیم ایران باز گردانده شود و طی تفاهم نامه ای با شیخ شارجه، حاکمیت ایران بر بخش شمالی جزیره ابوموسی تجدید گردد. تفاهم نامه یاد شده در يك مقدمه و شش ماده زیرین تنظیم شد و روز ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ رسماً از سوی شیخ شارجه اعلام گردید:

«..... دوطرف، ایران و شارجه، نه ادعای خود را بر سراسر جزیره ابوموسی پس خواهند گرفت، و نه ادعای طرف مقابل را به رسمیت خواهند شناخت. درعین حال، دو همسایه مسلمان بر سر مقررات زیرین توافق کرده اند و این مقررات را به اجرا درخواهند آورد.

۱- نیروهای ایرانی به ابوموسی وارد خواهند شد و در بخش هایی که حدود آن در نقشه پیوست این تفاهم نامه مشخص شده است، استقرار خواهند یافت.

۲- الف) در بخش های توافق شده در اختیار نیروهای ایرانی، ایران از حقوق حاکمیت کامل برخوردار خواهد بود و پرچم ایران بر فراز تأسیسات نظامی ایران برافراشته خواهد شد.

ب) شارجه در مابقی جزیره حاکمیت کامل خواهد داشت و پرچم شارجه بر فراز اداره پلیس شارجه در دهکده ابوموسی، بر همان اساس افراشتن پرچم ایران بر فراز تأسیسات نظامی ایران، برافراشته خواهد شد.

۳- ایران و شارجه گستره آب های کرانه ای ابوموسی را در ۱۲ مایل (بر اساس موازین دریایی ایران) به رسمیت خواهند شناخت.

۴- استخراج منابع نفت و ذخایر زیرزمینی در زیر گستره آب های کرانه ای ابوموسی که در چارچوب قرارداد موجود میان شارجه و شرکت نفت و گاز بوتس (Butes Oil and Gas Co.) صورت می گیرد، باید از سوی ایران به رسمیت شناخته شود. نیمی از درآمد نفتی دولتی از استخراج این منابع مستقیماً باید از سوی شرکت یاد شده به دولت ایران پرداخت شود و نیم دیگر به شارجه تعلق گیرد.

حمله عربستان سعودی به مرزهای قطر توجه همگان را به خطر اصلی در منطقه عربی خلیج فارس جلب کرد. سوم اینکه يك گفت‌وگوی بی‌پرده میان دانشگاهیان ایرانی و امارات متحده با حضور سفیران همه کشورهای عربی در «وست مینسترهال» (Westminster Hall) لندن در روز ۱۸ نوامبر ۱۹۹۲ بی‌پایه بودن دعاوی امارات و نیرومندی استدلال و استناد ایران را نشان داد. و سرانجام اینکه جرج بوش در انتخابات ماه نوامبر ۱۹۹۲ ریاست جمهوری ایالات متحده شکست خورد و امارات متحده عربی و یارانش از پشتیبان اصلی آزادی سرزمینی‌شان نسبت به ایران محروم شدند.

فروکش کردن جنجال‌ها دیری نمانید و عربستان سعودی که در تلاش برای برگرداندن توجه جهان از حمله خود به قطر بود، در دیدار سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در دسامبر ۱۹۹۲ شرایطی فراهم ساخت که طی قطعنامه‌ای ادعاهای سرزمینی امارات متحده عربی مورد پشتیبانی قرار گیرد. این اقدام جنجال‌ها را دوباره اوج داد. آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهوری اسلامی ایران که در نماز جمعه مورخ ۱۸ سپتامبر گفته بود «سیاست ایران در خلیج فارس دشمن‌تراشی و ایجاد اختلاف نیست، بلکه دفاع از تمامیت ارضی خود است...»^{۱۴} در نماز جمعه ۲۵ دسامبر همان سال به صادرکنندگان قطعنامه یادشده اخطار کرد:

«ایران از همه شما نیرومندتر است، و برای گرفتن این جزایر، باید از دریای خون بگذرید...»^{۱۵}

نگاهی به ادعاهای بریتانیا و امارات متحده در گذشته و حال

۱- یکی از نخستین مواردی که بریتانیا برای توجیه اقدام خود در سال ۱۹۰۳ در زمینه دادن جزایر ایرانی تنب و ابوموسی به شیوخ شارجه و راس الخیمه، مطرح ساخت، ادعای تقدم شیوخ در تصرف این جزایر بود. در این ادعا که هم‌اکنون از سوی امارات متحده نیز پی‌گیری می‌شود، بریتانیا استدلال می‌کرد:

«کاری که نامبرده (شیخ شارجه) کرده فقط این بوده است که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ‌یک از دول نبوده، نصب کرده است»^{۱۶}.

این ادعا از حد بی‌پایه بودن گذشته و حالتی شگفت‌انگیز به خود می‌گرفت. معلوم نیست منظور بریتانیا از جمله «در تصرف هیچ‌یک از دول نبوده» چه بوده است؟ مرزهای چند دولت، جز دولت ایران، در آن تاریخ به نزدیکی تنب و ابوموسی می‌رسیده که رسماً این جزایر را تصرف نکرده بودند؟ از سوی دیگر، بریتانیا این حقیقت را نادیده گرفت که شیخ شارجه در آن تاریخ دولت به‌شمار نمی‌رفت، بلکه رئیس قبیله‌ای بود ایرانی‌الاصل در تحت‌الحماگی بریتانیا. موجودیت شارجه، موجودیتی قبیله‌ای بود و جنبه سرزمینی نداشت. «کلی» (Kelly) یکی از نمایندگان پیشین بریتانیا در خلیج فارس، در این باره تأکید دارد:

«يك رئیس قبیله، قلمرو خود بر سرزمین ویژه‌ای را از راه اعمال حاکمیت بر قبایل ساکن آن، اعمال می‌کرد. آنان (افراد قبایل) نیز به وی ابراز وفاداری می‌کردند... وفاداری افراد قبیله جنبه‌ای شخصی دارد و به قبیله یا شیخ و یا رهبر مهمتری تعلق می‌گیرد، نه به مفهوم آستره دولت (کشور State)»^{۱۷}.

این حقیقت مورد تأیید «هی» (Rupert Hay) یکی دیگر از نمایندگان سیاسی بریتانیا در خلیج فارس قرار گرفته است.^{۱۸} «جان ویلکینسون» (John Wilkinson) استاد جغرافیای دانشگاه آکسفورد و از عمان‌شناسان برجسته نیز بر آن تأکید دارد.^{۱۹} تنها از سال ۱۹۶۱، پس از انجام تقسیمات سرزمینی و مرزی شبه‌جزیره مسندم از سوی «جولیان واکر» (Julian Walker) و به رسمیت شناخته شدن این تقسیمات از سوی بریتانیا بود که شارجه و دیگر امارات جنوبی خلیج فارس قلمروی سرزمینی پیدا کردند. حتی در سال ۱۸۶۴ که کمپانی تلگراف

● - بریتانیا در سال ۱۹۰۳ میلادی بر پایه هراسی که از نفوذ دولت روسیه در خلیج فارس داشت، با نادیده گرفتن همه حقایق مستند تاریخی و جغرافیایی، و با سوءاستفاده از اوضاع داخلی ایران پیش از انقلاب مشروطیت، به عربهای تحت‌الحمايه خود دستور تصرف جزایر ایرانی را داد؛ و امروز امارات متحده عربی یعنی دولتی که پنجاه سال پس از آن تاریخ ساخته شده ادعا می‌کند که از آغاز تاریخ بشر مالک آنها بوده است.

● - برقراری مجدد حاکمیت ایران بر سه جزیره ایرانی و ورود نیروهای کشورمان به آنها در سال ۱۹۷۱ نه تنها با آگاهی قبلی مصر و عربستان بلکه شخص شیخ زائد که قرار بود رئیس دولت امارات شود صورت گرفت.

تعهدات بین‌المللی دولت امارات متحده خواهد بود.^{۲۰} این اقدام سؤال برانگیز هنگامی صورت گرفت که ایران و شارجه آماده بودند مفاد تفاهم‌نامه نوامبر ۱۹۷۱ را مورد ارزیابی قرار دهند و تجدید نمایند. اقدام شورای عالی امارات متحده عربی از این کار جلوگیری کرد و زمینه را برای تبدیل شدن موضوع به يك مسئله سیاسی و يك ماجراجویی بین‌المللی و وسیله‌ای برای جنگ تبلیغاتی علیه ایران فراهم ساخت.

روز ۲۴ اوت ۱۹۹۲ اعلام شد که مأموران ایرانی مجدداً از ورود بهش از یکصد آموزگار و اعضای خانواده‌شان که غالباً ملیت مصری داشتند و بار دیگر بدون آگاهی ایران به ابوموسی می‌رفتند، جلوگیری کرده‌اند.^{۲۱} ایرانیان از ماجرای بحرین درس پراهمیتی آموخته‌اند و به چشم خویش دیده‌اند که چگونه بریتانیا و برخی از عربان مهاجرت تدریجی افراد عرب به بحرین را گسترش دادند به گونه‌ای که تا پایان دهه ۱۹۶۰ شمار مهاجران عرب به چند برابر شمار بومیان ایرانی‌الاصل بحرین رسید. این بار نیز نشانه‌ها اشاره بر آن داشت که سیاست مشابهی در حال اجرا شدن در ابوموسی است. از سوی دیگر، دولت ایران طی نامه‌ای در انتهای نوامبر ۱۹۷۱ به دولت بریتانیا اخطار کرده بود که هر نوع فعل و انفعالی در بخش تحت حاکمیت شارجه در ابوموسی که حقوق ایران را بر سراسر آن جزیره خدشه‌دار سازد یا امنیت و منافع ایران را در ابوموسی تهدید نماید سبب اقدام ایران در زمینه اعمال حاکمیت بر سراسر آن جزیره خواهد شد و وزیر خارجه بریتانیا در پاسخ به این نامه اشاره کرده بود که مفاد اخطاریه ایران به شیخ شارجه ابلاغ گردیده. این پاسخ بدان معنی بود که هشدار ایران رسماً مورد توجه قرار گرفته است. اوایل دسامبر ۱۹۷۱ همین اخطار طی نامه‌ای از سوی وزارت خارجه ایران برای رئیس امارات متحده عربی ارسال شد و پاسخ مثبت به آن، به معنی خودداری امارات متحده از هر اقدامی در ابوموسی بود که امنیت و منافع و ادعای حاکمیت ایران بر سراسر آن جزیره را تهدید نماید. با این حال، جنجال بزرگی علیه ایران راه افتاد و رسانه‌های عربی و اروپایی و آمریکایی دست به حملات شدیدی زدند. رادیو قاهره تا آنجا پیش رفت که اقدام ایران را با حمله به کویت از سوی عراق و اشغال خاک آن کشور برابر دانست و تهدید کرد که با ایران باید همانگونه رفتار شود که با عراق در مورد کویت شده است.

اواخر سال ۱۹۹۲ چند رویداد سبب فروکش کردن جنجال‌ها شد. نخست اینکه دولت ایران پس از اطمینان یافتن از اینکه گروه یکصد نفره‌ای که ماه اوت آن سال می‌خواستند به ابوموسی بروند، آموزگاران استخدام شده توسط امارات متحده بوده‌اند و قصد داشته‌اند امتحانات نهایی دانش‌آموزان دهکده ابوموسی را انجام دهند، با ورود آنان به جزیره موافقت کرد. دوم اینکه

دورترین دوران‌ها تأیید کرده‌اند. برای مثال، حمداله مستوفی، در قرن هشتم نوشته است:

«جزایری که میان سند و عمان و در دریای پارس واقعند، به پارس تعلق دارند که بزرگترین آنها قیس (قشم) و بحرین هستند...»^{۲۳}

بریتانیا همچنین فراموش کرد که به دلیل تجاوزات گسترده استعمارش در خلیج فارس، نخست وزیر ایران، حاج میرزا آغاسی، طی اطلاعیه‌ای در سال ۱۸۴۰ همه جزایر خلیج فارس را از آن ایران دانست. گرچه سیاستمداران انگلیسی وی را «دیوانه» و «مأمور روسیه» خواندند^{۲۴} ولی در کردار و در گفتار رسمی خود اطلاعیه وی و اعلام رسمی حاکمیت و مالکیت ایران بر همه جزایر خلیج فارس، از جمله تنب و ابوموسی، را مورد چالش قرار ندادند. بریتانیا فراموش کرده بود که ده‌ها نقشه رسمی از طرف دولت لندن و دولت هندوستان، از دهه میانی قرن هیجدهم تا آغاز قرن بیستم، تهیه شده و انتشار یافته و همگی جزایر تنب و ابوموسی را تحت حاکمیت و جزو قلمرو ایران معرفی کرده بود. من، به تنهایی، تاکنون ۲۳ نقشه تمام رسمی، نیمه رسمی و غیررسمی ولی پراهمیت از دولت‌های بریتانیا (لندن و هندوستان)، فرانسه، آلمان و روسیه فراهم آورده‌ام که همگی تعلق این جزایر به ایران را مورد تأیید قرار می‌دهد.

تنها در صورت انکار همه این حقایق مستند تاریخی و جغرافیایی است که بریتانیا می‌توانست جزایر تنب و ابوموسی را بی‌صاحب قلمداد و شیخ شارجه بی‌بهره از قلمرو سرزمینی را نخستین تصرف کننده این جزایر معرفی کند.

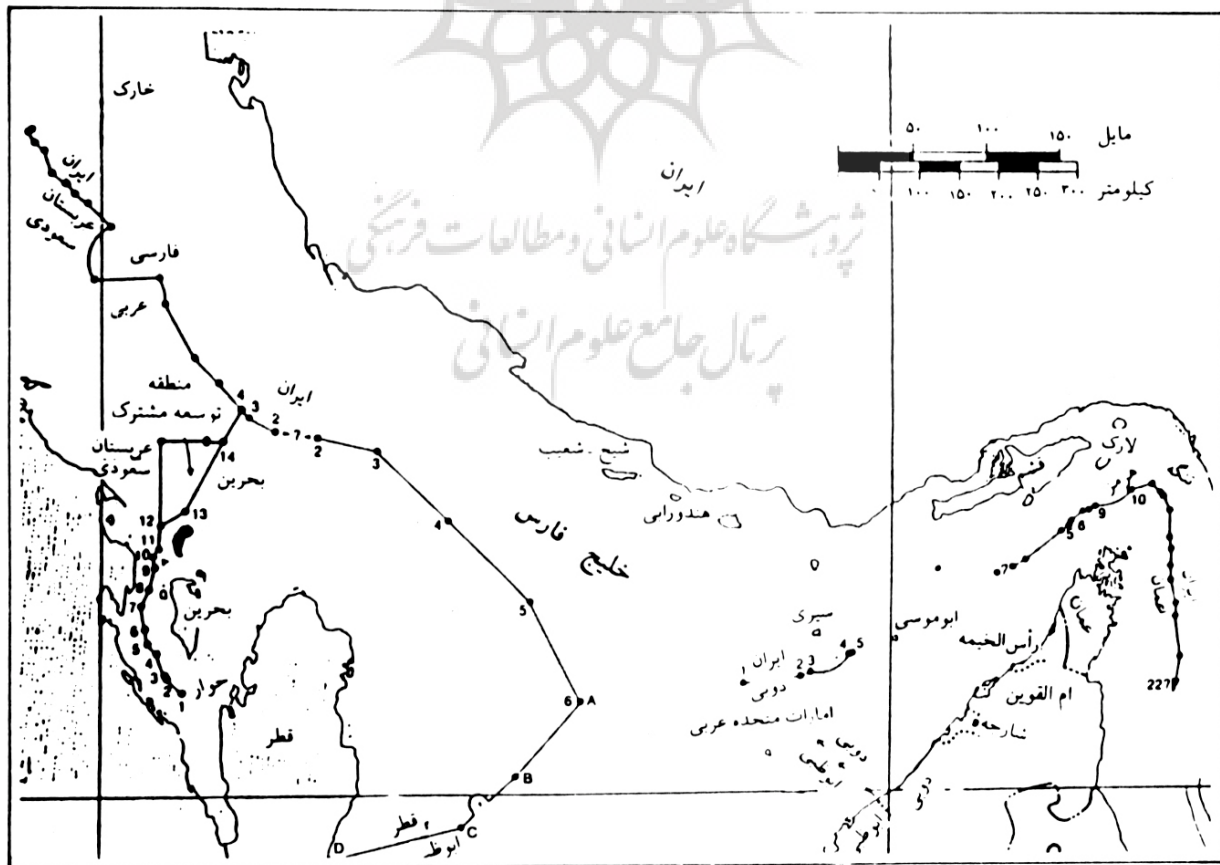
۲- هم بریتانیا و هم امارات متحده عربی، به گونه‌هایی، اصل «عربی؟» ساکنان بومی تنب و ابوموسی را دلیلی بر عرب بودن این جزایر دانسته‌اند. نخست باید بدانیم که ساکنان بومی این جزایر آمیخته‌ای از مردم ایرانی‌الاصل و مردم قبایل سودان و بنی‌یاس هستند. دوم اینکه، این ادعای بریتانیا و امارات متحده عربی تنها هنگامی شایسته توجه است که تاریخ کهن و گذران تدریجی دگرگونی‌های دموگرافیک خلیج فارس یکسره نادیده گرفته شود. بریتانیا می‌بایست بداند و امارات متحده عربی نیز باید بداند که ایرانیان نخستین ساکنان همه کرانه‌ها و جزیره‌های دور و نزدیک خلیج فارس بوده‌اند. ایرانیان عصر داریوش شاه هخامنشی دست به آبادانی فراوانی در جنوب خلیج فارس

هند و اروپا در نظر داشت برای حفظ امنیت ایستگاه‌های این خط تلگراف در شبه جزیره مسندم، مرزهای میان قبایل آن دیار مشخص گردد، سرهنگ «لوئیس پلی» (Colonel Lewis Pelly) نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس با آن مخالفت ورزید. «پلی» استدلال کرد که قبایل این منطقه حاکمیت سرزمینی ندارند و تعیین مرز میان آنان به مصلحت نیست.^{۲۵} اکنون پرسش این است، هنگامی که شیخ یا قبیله‌ای از قلمرو سرزمینی بی‌بهره است، چگونه می‌تواند مدعی سرزمین دیگران باشد؟

انگلیسی‌ها به روی خود نمی‌آوردند که بهانه اصلی آمدنشان به خلیج فارس سرکوب کردن همین قبایل بوده که از سوی بریتانیا متهم به «دزدی دریایی» می‌شدند. اگر قرار بود دیدار چنین قبایلی از کرانه‌ها و جزیره‌های خلیج فارس و اقیانوس هند، و دست‌اندازیشان پیشینه حاکمیت آنان بر آن کرانه‌ها و جزیره‌ها شمرده شود، خوب بود بریتانیا نخست تکلیف مالکیت یا حاکمیت آنان بر جزیره‌ها و کرانه‌های مورد دست‌اندازی‌شان در هندوستان را روشن می‌کرد و آنگاه دستور می‌داد پرچم قبیله‌ای خود را در جزیره‌های ایرانی برافرازند.

همچنین بریتانیا فراموش کرده بود و امارات عربی متحده نیز امروز فراموش می‌کند که ایران از ۵۵۰ پیش از میلاد تا سال ۶۵۱ میلادی بر همه جزیره‌ها و کرانه‌های خلیج فارس حاکمیت و مالکیت داشته. این مالکیت از سال ۹۵۰ میلادی بوسیله دیلمیان ایران تجدید شد و تا آمدن بریتانیا به منطقه وجود داشت، چنانکه سلطان مسقط یک بار در سال ۱۸۱۱ طی قرارداد با حکومت فتحعلیشاه قاجار، تابعیت ایران را اختیار و بندرعباس و میناب و سرزمین‌های قبیله‌ای مسندم و بحرین را از دولت ایران اجاره کرد^{۲۶} و براساس آن، به نمایندگی از سوی دولت ایران به بحرین حمله برد؛ و یک بار در سال ۱۸۵۵ این قرارداد را با ناصرالدین شاه قاجار تجدید کرد و با دریافت لقب «خان» به تابعیت دولت ایران درآمد و به نمایندگی دولت ایران بر بندرعباس، میناب، هرمز و برخی کرانه‌های مسندم و بحرین حکومت گرفت.^{۲۷}

حتی اگر بریتانیا متن چند اثر جغرافیایی و تاریخی عرب و اسلامی دوران‌های گوناگون را مورد توجه قرار می‌داد، متوجه می‌شد که همه این آثار و اسناد، حاکمیت ایران را بر سراسر کرانه‌ها و جزیره‌های خلیج فارس، از



● اقدام ایالات متحده در زمینه تحریک صدام حسین برای حمله به کویت در اوت ۱۹۹۰، و سپس بیرون ریختن عراقیان از آن شیخ نشین در ژانویه ۱۹۹۱، آذهای سرزمینی را در خلیج فارس برانگیخت. دولت امارات نیز با رفتار خود ثابت کرده است که منتظر بهانه‌ای بوده تا ادعاهای بی اساس خود را نسبت به جزایر ایرانی مطرح سازد.

● بی گمان، اعتبار قطعنامه‌های سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در تأیید ادعاهای سرزمینی امارات متحده عربی، بیشتر از قطعنامه‌هایی نیست که برخی از آنان در جریان جنگ تحمیلی به پشتیبانی از ادعاهای بی پایه عراق در بغداد صادر می کردند، ادعاهایی که سرانجام بوسیله خود صدام حسین در نامه مورخ ۱۴ اوت ۱۹۹۰ به رئیس جمهور ایران بی اعتبار اعلام شد.

و بی سابقه بازگوینده حقایق تاریخی و شرایط حقوقی حقیقی بود، یا نیاز استراتژیک مبرم بریتانیا به اشغال این جزایر، برای جلوگیری از نفوذ احتمالی روسیه در خلیج فارس، به هر دلیل و هر بهانه؟ نیاز مبرمی که در جلسه مخفی اوایل ژوئیه ۱۹۰۲ وزارت خارجه بریتانیا مطرح شد و سبب تصمیم به اشغال این جزایر گردید، تصمیمی که روز ۱۴ ژوئیه آن سال به کارگزاران بریتانیا در هندوستان و خلیج فارس ابلاغ گردید.^{۲۷}

۷- مکاتبات میان شیوخ قاسمی بندر لنگه و راس الخیمه. امارات متحده عربی هم اکنون شماری از نامه‌های رد و بدل شده در نیمه دوم قرن نوزدهم میان شیوخ شارجه و راس الخیمه از یک سو و شیوخ دوی و فرمانداران ایرانی قاسمی بندر لنگه و نمایندگان و کارگزاران بریتانیا در خلیج فارس از سوی دیگر را به عنوان دلیل تعلق جزایر تنب و ابوموسی به امارات مطرح می سازد.

امارات متحده در انتخاب این نامه‌ها و عرضه آنها روش ویژه‌ای را به کار می گیرد و آن اینکه دسته‌ای از این اسناد که فکر می کنند سبب تقویت دعاویشان است انتخاب و معرفی می شود و آن دسته که بیان کننده حقایق و مؤید حاکمیت و مالکیت ایران بر این جزایر است، نادیده گرفته می شود. بخش بزرگی از این نامه‌ها حاوی مطالب ضد و نقیض و گله‌ها و شکایت‌های گوناگون میان عوامل محلی است در زمینه چارهایان قبایل گوناگون در این جزایر. درخور توجه فراوان است که این مکاتبات، در عین حال، نشان دهنده آنست که شیوخ دوی نیز حق و حقوق ویژه‌ای برای خود در این جزایر در نظر داشتند و شیوه بحث و گفت و گو و اعتبار دعای مطرح شده در این مکاتبات از سوی شیوخ شارجه و راس الخیمه از دعای مطرح شده بوسیله شیوخ دوی بیشتر و چشمگیرتر نیست، با این تفاوت که شیوخ دوی با قاسمیان بندر لنگه ارتباط قبیله‌ای نداشتند که بریتانیا به بهانه آن این جزایر را به دوی ببخشد. بی اعتباری نامه‌های انتخاب و معرفی شده از سوی امارات متحده گاه تا آن اندازه است که حکام دوی در آن دوران حتی بعضی از آنها را شایسته دریافت پاسخ ندیده و از کنارشان با بی اعتنائی گذشته‌اند.

مهمترین، چشمگیرترین، گویاترین و قاطع‌ترین سندی که در میان این مکاتبات خودنمایی می کند، نامه‌ای است از شیخ یوسف القاسمی فرماندار بندر لنگه به شیخ حمید القاسمی حاکم راس الخیمه، مورخ اول جمادی الاخر ۱۳۰۱ هجری قمری (۱۸۸۲). آنچه در این نامه مورد استناد مؤکد امارات متحده است، جمله‌ای است که شیخ یوسف خطاب به شیخ حمید القاسمی در مورد تنب بزرگ نوشته است:

زند و قنات را به آن دیار معرفی کردند. سرزمینهای مسندم در آن دوران از آن یک ایرانی موسوم به دارا پسر بهمن بود.^{۲۵} ساسانیان دو حکومت نیمه مستقل در عمان (ماسون کهن) و بحرین (اوال کهن) به وجود آوردند. مهاجرت عربان به کرانه‌های خلیج فارس از این دوران آغاز شد و شاهان ساسانی کوشیدند این مهاجرت‌ها را متوقف سازند. پس از پیدایش اسلام، مهاجرت عربان به کرانه‌های خلیج فارس گسترش یافت و ایرانیان و عربان در هم آمیختند و جامعه ویژه‌ای با برخی جنبه‌های فرهنگی ویژه پدید آوردند. با تجدید حاکمیت ایران بر سراسر کرانه‌ها و جزیره‌های خلیج فارس از سال ۹۵۰ میلادی مهاجرت گروه‌های تازه‌ای از ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس آغاز شد و تا قرن بیستم ادامه پیدا کرد. هم اکنون نیز ایرانیان باستانی و مهاجران ایرانی دوران‌های گوناگون در نیمه جنوبی عراق، در کویت و استان‌های حسا و قطیف (عربستان سعودی)، بحرین و دوی و شارجه و عجمان و ام القوین و راس الخیمه بر عربان بومی آن دیار اکثریت دارند. حتی حاکمان قاسمی شارجه و راس الخیمه از مهاجران ایرانی دوران صفوی (۱۷۲۲-۱۵۰۱ میلادی) هستند. به این ترتیب، اگر قرار باشد عربی بودن احتمالی اصل ساکنان بومی جزایر تنب و ابوموسی دلیل دادن این جزایر به امارات متحده عربی باشد، درباره نیمه جنوبی عراق، کشور کویت، استان‌های حسا و قطیف، امارات بحرین، دوی، شارجه، عجمان، ام القوین، و راس الخیمه چه باید حکم کرد؟^۳ در دوره ویژه‌ای از ادعاها، بریتانیا موقعیت ابوموسی در پایین خط منصف خلیج فارس را دلیلی بر تعلق آن به شارجه می دانست. گرچه این استدلال اکنون مورد بحث امارات متحده عربی نیست، چون خود به خود ادعای آنان را نسبت به دو جزیره تنب بزرگ و کوچک باطل می سازد، ولی خوب بود به بریتانیا گفته می شد، قرار داشتن جزیره ابوموسی در پایین خط منصف خلیج فارس در صورتی تعلق آن را به شارجه ثابت می کند که بریتانیا جزایر جززی و گرنزی، واقع در نزدیکی کرانه‌های فرانسه در دریای مانش را به فرانسه تحویل دهد.

۴- دوگانگی شخصیت حقوقی قاسمیان لنگه (Dual legal status). در خلال استدلال‌هایشان در برابر ایران، مقامات سیاسی هند بریتانیا مدعی شدند که:

«(جزایر تنب و ابوموسی) در گذشته از سوی فرمانداران موروثی عرب در لنگه، در مقام شیوخ قاسمی، اداره می شده، نه در مقام مأموران دولت ایران...»^{۲۶}

هنگامی که بریتانیا این استدلال توجیه ناشدنی را مطرح می کرد، گویی اعتنا نداشت که آیا چنین مطالبی با حقایق تاریخی و حقوقی مطابقت دارد یا نه. معلوم نیست چگونه و براساس چه موازینی ناگهان این شخصیت حقوقی دوگانه برای حکام پیشین قاسمی در بندر لنگه اختراع شده؟ چگونه امکان داشت که فرمانداران قاسمی بندر لنگه، در آن واحد، هم مأمور دولت ایران برای اداره امور بندر لنگه و همه توابع آن باشند، و هم مأمور دولت ایران برای اداره برخی از توابع لنگه نباشند و اداره آن‌ها حق ارثی آنان به حساب آید؟ خوب بود هنگامی که بریتانیا این ادعای شگفت‌انگیز را اختراع می کرد، اسنادی را هم برای اثبات یا تقویت آن پیش می کشید و یا دست کم، پاسخ به این پرسش‌ها را در نظر می گرفت: در عصر کریمخان زند، هنگامی که شاخه قاسمی‌های بندر لنگه از جنگ و زد و خورد در بندرعباس گریخته و به بندر لنگه پناه بردند، آیا اسناد مالکیت جزایر تنب و ابوموسی را نیز با خود بدانجا بردند؟ در غیر این صورت، آیا اسنادی وجود داشته یا دارد که نشان دهد حاکمان موروثی قاسمی در بندر لنگه این جزایر را از کسی به ارث برده‌اند؟ اگر ارث برده‌اند، میراث گذارنده چه کسی بوده و سند میراث گذاری این جزایر برای قاسمیان لنگه چه بوده است؟ در غیر این صورت، آیا اسنادی وجود دارد حاکی از این که قاسمیان لنگه یا شارجه این جزایر را از دولت ایران خریداری کرده‌اند؟ اگر چنین باشد، آیا اسنادی وجود دارد که این خرید را ثابت کند؟ اگر چنین باشد، آیا حاکمیت بر این جزایر را نیز از دولت ایران خریداری کرده‌اند؟ در غیر این صورت، هنگامی که یک فرماندار قاسمی در لنگه از سوی دولت ایران عزل می شد، حکومت ارثیش بر جزایر تنب و ابوموسی چه وضعی پیدا می کرد؟ آیا این استدلال‌ها و ادعاهای شگفت‌انگیز

حتی تا آنجا پیش رفته که در همان نامه بندر لنگه را نیز، به رسم تعارف، از آن شیخ راس الخیمه دانسته، امارات متحده عربی نامه مذکور را سند مالکیت خود بر جزیره تنب بزرگ معرفی می کند.

ع-اصل مرور زمان The Factor of Prescription. یکی دیگر از مبانی حقوقی دعاوی امارات متحده عربی این است که چون از تاریخ تصرف جزایر تنب و ابوموسی از سوی شارجه و راس الخیمه در سال ۱۹۰۳ تا تاریخ پس گرفتن این جزایر در سال ۱۹۷۱، شصت و هشت سال گذشته بوده و در این مدت حاکمان امارات یاد شده بناها و ساختمان‌هایی تأسیس کرده و مأموران و نمایندگان در این جزایر داشته‌اند، اصل مرور زمان را می‌بایستی در مورد دعاوی حقوقی ایران نسبت به این جزایر جاری دانست. در این زمینه، برخی از سخنگویان امارات متحده حتی تا آنجا پیش رفته‌اند که توجه به تاریخ گذشته را مردود دانسته‌اند.^{۳۲}

آنچه امارات متحده عربی به آن توجه ندارد، این است که برابر موازین بین‌المللی، اصل مرور زمان هنگامی ثابت می‌شود و پذیرفتنی است که تصرف یا اشغال سرزمینی بدون انقطاع (uninterrupted)، بدون تشتت، (Undisturbed) و بدون اعتراض (unchallenged) ادامه یافته باشد. در حالی که می‌دانیم دولت ایران، از همان زمان که متوجه تصرف جزایر خود شد، یعنی کمتر از یک سال پس از اشغال آنها از سوی امارات و به دستور بریتانیا در سال ۱۹۰۳، اعتراض را آغاز کرد و این اعتراض‌ها را همه ساله تکرار نمود. نه تنها دولت ایران چند بار بریتانیا را واداشت که بر سر مسئله بازگرداندن این جزایر به ایران با ایرانیان مذاکره کند (تشتت در تصرف)، بلکه در چند نوبت عملاً (Physically) کوشید جزایر را پس گیرد. چند بار پرچم امارات از این جزایر فرو کشیده شد (انقطاع در تصرف) و حتی در پایان سال ۱۹۳۴ جزیره تنب بزرگ به ایران بازگردانده شد. بدیهی است که پیشینه پرتلاش ایران برای رفع اشغال و تصرف عدوانی و بازپس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی، اصل مرور زمان را باطل کرده بود. در اینجا سخن از تصرف عدوانی این جزایر از سوی امارات شارجه و راس الخیمه به میان آورده شد. تصرف جزایر تنب و ابوموسی در سال ۱۹۰۳ از سوی امارات از آن رو «عدوانی» قلمداد می‌شود که به دستور کتبی بریتانیا صورت گرفت. به دستور دولتی که با چاپ ده‌ها نقشه رسمی، تعلق این جزایر به ایران را اقرار داشت ولی بدون آگاهی ایران و با بهره‌گیری از اوضاع آشفته داخلی ایران در آستانه قیام‌هایی که سه سال بعد به انقلاب مشروطیت انجامید، دستور تصرف این جزایر را به تحت‌الحمایگان خود در خلیج فارس داد.

برخی از صاحب‌نظران می‌کوشند اقدام شیخ راس الخیمه در سال ۱۹۳۴ در زمینه بازگرداندن تنب بزرگ به ایران را براساس دلایلی توجیه کنند.^{۳۳} دلیل این اقدام شیخ راس الخیمه هرچه بوده، این واقعیت را باطل نمی‌کند که او به تصمیم خود پرچمش را در تنب بزرگ فرو کشید و این جزیره را در پایان سال ۱۹۳۴ به ایران بازگرداند. وی این جزیره را به عمان، یا عربستان سعودی، یا همسایه دیگری و یا خود بریتانیا نداد، بلکه به ایران، یعنی صاحب و مالک اصلی این جزیره، بازگرداند.

۷- تحمیل تفاهم‌نامه نوامبر ۱۹۷۱ تحت فشار از دلایل جدیدی که امارات متحده مطرح ساخته، ادعای تحمیل تفاهم‌نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ به شارجه با فشار از سوی ایران است. امارات متحده عربی در عرضحالی (Position Paper) که در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ به سازمان ملل متحد تقدیم کرد، مدعی شد که تفاهم‌نامه یاد شده در نتیجه فشار ایران نیرومند به شارجه ضعیف امضاء شده است. حقیقتی که امارات متحده عربی در ادعای خود به آن توجه نکرده این است که ایران با شارجه کاری نداشته و مذاکره‌ای نکرده که تفاهم‌نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ را تحمیل کرده باشد. شارجه در آن هنگام تحت‌الحمایه بریتانیا بود و حق مکاتبه و مذاکره و بستن قرارداد با هیچ دولتی را نداشت جز دولت بریتانیا. روابط خارجی و امور دفاعی سرزمین شارجه از اختیارات بریتانیا بود به همین دلیل نیز ایران با بریتانیا مذاکره می‌کرد و در نتیجه این مذاکرات بود که تفاهم‌نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ با تصویب بریتانیا میان ایران و شارجه امضاء شد.

گذشته از این، بحث مخالف این استدلال به حقیقت نزدیک‌تر است و

«... درحقیقت، ای قواسم عمان، این جزیره برای شماست و من دست در آن دارم...»^{۳۸}

استناد به این نوشته، به تنهایی و بدون بحث درباره شرایطی که منجر به نوشتن آن شده، گمراه‌کننده است و دور از انصاف. امارات متحده همه مکاتبات مربوط به اختلافات میان شیوخ القاسمی بندر لنگه و شیوخ القاسمی راس الخیمه بر سر چرای دام‌ها در تنب بزرگ و تلاش بریتانیا برای برقراری صلح و آشتی میان آنان را مطرح نساخته است. اگر همه این مکاتبات معرفی می‌شد، خود به خود روشن می‌گردید که شیخ یوسف بندر لنگه این جملات را در مقام تعارفات مرسوم میان قبایل عرب آن روزگاران به کار گرفته، نه به منظور دیگری. زیرا چند جمله پایین‌تر در همان نامه، شیخ یوسف حتی می‌گوید «وبلد لنجه بلدکم»، یعنی شهر لنگه نیز از آن شماست. جالب توجه فراوان است که امارات متحده عربی جمله تعارف‌آمیز نخستین را دلیل مالکیت راس الخیمه بر تنب آورده ولی جمله تعارف‌آمیز دوم در همان نامه را دلیل مالکیت راس الخیمه بر بندر لنگه نمی‌داند. مکاتبات فراوانی که در این زمینه وجود دارد، روشن می‌سازد که در دوران فرمانداری شیوخ قاسمی بندر لنگه، قبایل و دامداران راس الخیمه و دویی و عشایر بنادر ایرانی مانند عشیره بوسمیط و عشایر بندر عسلویه و بندر لنگه دام‌های خود را در تنب بزرگ می‌چرانده‌اند و این استفاده چندجانبه از چراگاه‌های جزیره سبب برخورد و اختلافات زیادی میان آنان می‌شده است. شیخ قاسمی حاکم راس الخیمه در تاریخ دهم فوریه ۱۸۷۳ نزد حاجی شیخ ابوالقاسم کارگزار نماینده سیاسی بریتانیا (British Political Agent) در خلیج فارس، مقیم بندر لنگه، شکایت برد. وی پس از رسیدگی به موضوع شکایت نظر داد که جزیره تنب به فرمانداری بندر لنگه متعلق است و شیخ قاسمی لنگه حق دارد که چرای دام‌های دامداران گوناگون را در این جزیره مجاز داند و یا مجاز نداند. پس از دریافت گزارش این رأی، «ادوارد سی. راس» (Edward C. Ross) نماینده یا مأمور سیاسی مقیم بریتانیا در خلیج فارس (British Political Resident)، حاجی عبدالرحمن کارگزار نمایندگی سیاسی بریتانیا در شارجه را مأمور رسیدگی بیشتر و پژوهش دقیق‌تر این مسئله ساخت. حاجی عبدالرحمن، تحقیقات گسترده‌ای را آغاز نمود و پس از گفت‌وگو با حاکمان قاسمی شارجه و راس الخیمه و فرماندار قاسمی بندر لنگه، از جزیره تنب بزرگ دیدن کرد و در پایان، گزارش تحقیقات خود را در تاریخ دهم مارس ۱۸۷۳ به نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس نوشت و یادآور شد که جزیره تنب از توابع لنگه و حکومت فارس است. با دریافت این گزارش‌های تحقیقاتی، مستر «راس» طی نامه‌ای به تاریخ ۱۹ آوریل ۱۸۷۳ به شیخ راس الخیمه نوشت که جزیره تنب به لنگه تعلق دارد و اهالی راس الخیمه باید دست از ایجاد مزاحمت برای دامدارانی که با اجازه فرمانداری قاسمی بندر لنگه برای چراندن دام‌های خود به آنجا می‌روند، بردارند.^{۳۹}

از این گذشته، گزارش‌های سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۷ فرمانداران قاسمی بندر لنگه که از سال ۱۸۸۵، از مقام حاکم خودمختار به نایب‌الحکومه تنزل یافته بودند، به شاهزاده محمد میرزا والی وقت بندرعباس و بندر لنگه، و گزارش سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ فرمانداران قاسمی بندر لنگه به ساعدالملک والی جدید بندرعباس و بندر لنگه، از جمله گزارش مربوط به جمع‌آوری مالیات دامداران در جزیره تنب، همگی حکایت از تعلق بی‌چون و چرای جزیره تنب به بندر لنگه و ایران دارد.^{۴۰} از سوی دیگر، بریتانیا در گذشته و امارات متحده عربی هم اکنون ترجیح می‌دهند فراموش کنند که وقتی شیخ یوسف بندر لنگه نامه مورد بحث آنان را به شیخ راس الخیمه می‌نوشته، مالیات جمع‌آوری شده از دامداران در تنب بزرگ را به شارجه یا راس الخیمه نمی‌فرستاده بلکه همراه دیگر مالیات‌های فرمانداری لنگه، به مأمور خزانه دولت ایران تحویل می‌داده است.^{۴۱}

چند سال پس از این رویدادها، هنگامی که بریتانیا خواستار آرامش و آشتی میان عموزادگان قبیله‌ای (شیوخ قاسمی بندر لنگه و راس الخیمه) شد، شیخ یوسف نامه مورد استناد کنونی امارات متحده عربی را به شیخ حمید نوشت، جای تأسف است که در حالی که متن نامه، آشکارا نمایانگر تعارفات مرسوم ولی بی‌محتوی میان عموزادگان قبیله‌ای است، و قاسمی بندر لنگه

از سوی دیگر، امارات متحده عربی در عرضحال خود به سازمان ملل متحد و در دیگر موارد، پیوسته از تهدید ایران در رابطه با وضع این جزایر نسبت به صلح و امنیت منطقه، فراوان گفته است و بازمی گوید. ولی این حقیقت را نادیده می‌گیرد که پس از بروز سوءتفاهم‌های آوریل و اوت ۱۹۹۲، ایران و شارجه در تدارک مذاکره مستقیم برای رفع سوءتفاهم‌ها و برخی ابهامات در تفاهم‌نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ بودند، ولی رهبران امارات متحده عربی دخالت کرده و ادعاهای تازه‌ای را علیه تمامیت ارضی ایران مطرح ساختند، به سازمان ملل متحد متوسل شدند، به جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای از راه رسانه‌های عربی و غربی علیه ایران دست زدند، موضوع را به اجلاس سران شورای همکاری خلیج فارس و کنفرانس وزیران خارجه گروه به اصطلاح شش به اضافه دو کشاندند و آشکارا نشان دادند که ادعاهای حقوقی‌شان چیزی نیست جز دست‌آویزی برای دامن زدن به بازی‌های سیاسی بر ضد ایران و ایجاد تفرقه میان ایرانیان و عربان منطقه که امروز بیشتر از هر زمان دیگری نیازمند دوستی و همکاری هستند.

اعتبار قطعنامه‌های سران شورای همکاری خلیج فارس در تأیید ادعاهای سرزمینی امارات متحده عربی، بیشتر از اعتبار قطعنامه‌هایی نیست که برخی از آنان، در خلال جنگ در تأیید ادعاهای سرزمینی عراق نسبت به ایران در بغداد صادر می‌کردند. ادعاهایی که سرانجام به دست خود صدام حسین عراق در نامه مورخ ۱۴ اوت ۱۹۹۰ به رئیس‌جمهور ایران بی‌اعتبار شدند. ولی تردیدی نیست که این قطعنامه‌های بی‌درب‌وی یک‌جانبه می‌تواند صلح و امنیت را در منطقه به خطر اندازد.

میان کشورهای عربی، مصر و عربستان سعودی تلاش بیشتری در دامن زدن به ادعاها و جنجال تبلیغاتی امارات متحده عربی نشان می‌دهند و وانمود می‌کنند که اقدام ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ ایران در پس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی از بریتانیا، اقدامی ناگهانی بوده و جنبه توسعه‌طلبی داشته و آنان از پیش، از چگونگی مذاکرات ۱۹۷۱ ایران و بریتانیا در زمینه تجدید حاکمیت ایران بر جزایر یاد شده آگاهی نداشته‌اند. امیرخسرو افشار، رئیس هیأت مذاکره‌کننده ایرانی با بریتانیا در مورد این جزایر در سال ۱۹۷۱، ضمن گفت‌وگویی که در تاریخ دهم آوریل ۱۹۹۴ با این جانب داشت، فاش کرد:

«من تصمیم دولت ایران در زمینه پس گرفتن این سه جزیره و طبیعت و کیفیت مذاکراتمان با بریتانیا را یک بار با ملک فیصل پادشاه وقت عربستان سعودی و سه بار با شاهزاده فهد (پادشاه کنونی عربستان سعودی) در لندن در میان گذاردم. همچنین من این موضوع را در دیداری با محمود ریاض، وزیر خارجه مصر، در مقر سازمان ملل متحد به آگاهی دولت مصر رساندم، درحالی که شاه همه این مسائل را با انورسادات مطرح می‌ساخت. در گذران گفت‌وگوها با نمایندگان بریتانیا، چند بار موضوع این مذاکرات و هدف نهایی ایران در زمینه پس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی را با شیخ زاید، حاکم ابوظبی که قرار بود به ریاست فدراسیون امارات عربی برسد، مطرح ساختم. آخرین گفت‌وگوی من با شیخ زاید در تابستان ۱۹۷۱ در سفارت ایران در لندن صورت گرفت. در آن دیدار، شیخ زاید پیشنهاد کرد بهتر است پس از رفتن بریتانیا از خلیج فارس و تشکیل فدراسیون امارات متحده عربی، ایران موضوع این جزایر را پی‌گیری کند. به ایشان گفتم ایران قصد دوستی و همکاری با امارات متحده عربی آینده و دیگر کشورهای خلیج فارس را پس از خروج بریتانیا از منطقه دارد و اگر مسئله این جزایر اکنون حل نشود، پس از خروج بریتانیا به گونه استخوان‌لای زخم استعمار برای ما و شما به ارث می‌ماند و سبب جلوگیری از روابط پسندیده و همکاری‌های ضروری ایرانی و عربی در منطقه خواهد شد. این جزایر را بریتانیا از ما گرفته و باید پیش از خروجش از خلیج فارس به ما پس بدهد. وی در برابر این استدلال حرفی برای گفتن نداشت... حتی به پاس همکاری‌های سعودی‌ها شش ساعت پیش از اعزام نیروهای ایرانی به جزایر تنب و ابوموسی در صبحگاه روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱، سفیر عربستان سعودی را فرا خوانده و به وسیله او رسماً، از سوی شاه، به ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی پیام دادیم که نیروهای ایران به فاصله کوتاهی (از آن

● در میان کشورهای عربی، مصر و عربستان سعودی تلاش بیشتری برای دامن زدن به ادعاها و جنجال تبلیغاتی امارات متحده عربی بر ضد ایران نشان می‌دهند و بدون شک این تلاشها و صدور قطعنامه‌های پیاپی و یکجانبه می‌تواند صلح و امنیت منطقه را به خطر اندازد.

● ادعاهای ظاهراً حقوقی رهبران امارات عربی متحده چیزی نیست جز دست‌آویزی برای دامن زدن به بازیهای سیاسی بر ضد ایران و ایجاد تفرقه میان ایرانیان و عربان منطقه که امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند دوستی و همکاری هستند.

واقعی‌تر می‌نماید. اگر ایران بگوید که تفاهم‌نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱، از سوی بریتانیا که آن هنگام هنوز یک قدرت جهانی و به مراتب نیرومندتر از ایران بوده با فشار به ایران تحمیل گردیده، حرفی چندان دور از حقیقت نزده است. دولت ایران که هم ضعیف‌تر از بریتانیا بود و هم از سوی بریتانیا در تنگنا زمانی - ناشی از خروج نیروهایش از خلیج فارس در روز پس از اعلام تفاهم‌نامه - قرار گرفته بود، چاره‌ای نداشت جز قبول این تفاهم‌نامه و شناسایی دفتکوی حاکمیت شارجه در بخش جنوبی ابوموسی با حفظ ادعای حاکمیت ایران بر سراسر آن جزیره. از سوی دیگر، دولت امارات متحده عربی، در عرضحال اکتبر ۱۹۹۲ خود به سازمان ملل متحد، در یک جا از تحمیل شدن تفاهم‌نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ به شارجه سخن می‌گوید و در جای دیگر، از ایران می‌خواهد که همه مفاد این تفاهم‌نامه را اجرا و رعایت کند. دولت امارات متحده عربی باید بداند که برابر موازین بین‌المللی چنانچه قرارداد یا تفاهم‌نامه‌ای بوسیله دولتی به زور یا با فشار به دولت دیگری تحمیل گردد، اعتبار قانونی ندارد و کان‌لم‌یکن شمرده می‌شود.^{۳۳} اگر امارات متحده عربی ادعای تحمیل شدن تفاهم‌نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ را به شارجه مطرح می‌کند، نمی‌تواند در همان حال از طرف مقابل که متهم به تحمیل کردن تفاهم‌نامه است، درخواست رعایت همه مفاد آن را نماید، زیرا چنین درخواستی اعتبار قانونی قرارداد یا تفاهم‌نامه را از دید مدعی ثابت می‌کند.

صلح‌طلبی امارات متحده عربی ؟

گذشته از این موارد، امارات متحده عربی چند ادعای سست‌تر دارد که بررسی همه آن‌ها در ازای بحث کم‌ارزش‌تری را سبب خواهد شد. درخور توجه است که در عرضحال ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲، دولت امارات متحده عربی، برخلاف این حقیقت که شیخ نشین شارجه طی قراردادی با بریتانیا در سال ۱۸۶۴ به صورت یک موجودیت سیاسی قبیله‌ای درآمده و در سال ۱۹۶۱ همراه راس‌الخیمه و دیگر امارات، به صورت حکومت‌های سرزمینی جدا از هم، از سوی بریتانیا شناخته شده بود، بدون توجه به اینکه امارات متحده عربی از سال ۱۹۷۱ به گونه کشوری متشکل از امارات قبیله‌ای پیشین درآمده، مدعی شده است که جزایر تنب و ابوموسی از آغاز تاریخ بشر به آن تعلق داشته است. همچنین، علیرغم اینکه نام خلیج فارس، به استناد همه اسناد ملل جهان، از آغاز تاریخ نوشته شده «خلیج فارس» بوده و هست و علیرغم بخشنامه‌های رسمی و متعدد همان سازمان ملل متحد که نام رسمی این دریا را خلیج فارس دانسته است، دولت امارات متحده عربی در عرضحال یاد شده از نامی ساختگی برای خلیج فارس استفاده کرده است. تردیدی نیست که اعتبار ادعاهای گنجانده شده در این عرضحال نمی‌تواند از اعتبار نام ساختگی مورد استفاده در این عرضحال برای خلیج فارس، بیشتر باشد.

مجتهدزاده ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، صفحه‌های ۱۴ تا ۱۹.

11- Mojtabeh-Zadeh, Pirouz, «The Issue of Abu Musa Island From an Iranian Point of View», in «Round Table Discussion on the Dispute over the Gulf Islands», Arab Research Centre, London January 1993, P. 25.

12- Echo of Iran, Vol. XXXX, No. 5 (52 London), May 13, 1992, P.9.

۱۳- رادیو بی بی سی، بخش فارسی، بولتن خبری، گفت‌وگو با پیروز مجتهدزاده، سه شنبه ۲۵ اوت ۱۹۹۲.

14- The Echo of Iran, Vol. XXXX, Nos. 8/9, (55-6), August/September 1992, P.3.

15- The Echo of Iran, Vol. XXXX, No. 12 (59), London December 1992, P. 5.

۱۶- متن فارسی نامه وزیر مختار بریتانیا در تهران به وزارت خارجه ایران، مورخ ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۲۲ (۱۹۰۴)، سند شماره ۸۴ در «برگزیده...»، همان منبع، صفحه ۲۶۸.

17- Kelly, J.B., «Eastern Arabian Frontiers», London 1964, P. 18.

18- Hay, Sir. Rupert, «The Persian Gulf States», Washington 1959, PP. 3/4.

19- Wilkinson, John C., «Water and Tribal Settlement in South-East Arabia», Oxford Research Studies in Geography, Oxford 1977, P. 6.

20- Lorimer, J. G., «Gazetteer of the Persian Gulf», Vol. I, India 1908, P. 625.

۲۱- نگاه کنید به اصل این سند در کتاب «اسناد و فرامین منتشر نشده قاجاری»، تدوین شده از سوی محمدعلی کریم‌زاده تبریزی، لندن ۱۹۸۵، صفحه ۱۶۱.

22- From Reverand Badger to the Government of Bombay, dated 5 June 1861, No. 10, FO 60/385.

۲۳- نگاه کنید به: حمداله احمدین ابی بکر مستوفی، «نزهة القلوب»، دهه ۷۳۰ هجری قمری، چاپ ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ شمسی).

۲۴- نگاه کنید به «ایران در راه یابی فرهنگی»، نوشته هما ناطق، انتشارات پیام، لندن ۱۹۸۸، صفحه ۸۷.

۲۵- مجتهدزاده، پیروز، «جغرافیای سیاسی شبه جزیره سندم»، فصلنامه ره آورد، شماره ۳۲، سال هشتم، لس آنجلس، زمستان ۱۳۷۱، صفحه ۶۶ تا ۷۸.

26- Hawley, Donald, «The Trucial States», London 1970, P. 162.

همچنین، نگاه کنید به سند مورخ ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۰۵، شماره ۲۶ و سند جوابیه پنجم رجب ۱۳۰۵، از مجموعه اسناد دولتی ایران، شماره ۶۸۰.

27- Confidential Memorandum of Sir T.Sanderson, op. cit.

28- See Dr. H. Al-Alkim's Presentation to the «Round Table Discussion on the Dispute over the Gulf Islands», Arab Research Centre, op. cit., P. 35.

29- Mr. Relly's Correspondence & Memoranda, «Persia and Arab States», Order in Councillor Jurisdiction 1857 to 1882, Part II, Further correspondence Respecting consular jurisdiction in persia 1874-76. FO 60/451. P. 19.

۳۰- باوند، دکتر داوود هرمیداس، «بررسی مبانی تاریخی و حقوقی جزایر ایرانی تنب و ابوموسی»، ماهنامه جامعه سالم، سال دوم، شماره هفتم، دیماه ۱۳۷۱، صفحه ۱۵.

۳۱- برای مثال مالیات توابع بندر لنگه در سال ۱۲۹۹ تحویل مأمور دولت ایران گردید. نگاه کنید به گزارش سفر میرزا نصراله اصفهانی به بندرعباس و بندر لنگه در سال ۱۲۹۹ (۱۸۸۱)، از اسناد خصوصی محمدعلی کریم‌زاده تبریزی در لندن. نام برده فتوکپی این سند را برای استفاده در این نوشته، به نگارنده اهدا کرده است.

32- See: Al-Alkim's Presentation..., op. cit., P. 30.

33- See for example, Schofield, R. N., «Territorial Foundation of the Gulf States», UCL Press, London 1994.

34- Dabiri, Mohammad-Reza, «Abu Musa Island; A Binding Understanding or A Misunderstanding», in Iranian Journal of International Affairs, Vol. V, Nos. 3/4, Fall / Winter 1993-94. P. 581.

ساعت) در این جزایر مستقر خواهند شد... واکنش همه کشورهای عربی در این برخوردها واکنشی دوستانه و توأم با رضایت ضمنی بود جز چند کشور تدریجاً که اساساً با ایران مخالف بودند و بر سر هر مسئله‌ای با ایران مخالفت می‌ورزیدند...»

امروز، نه تنها مصر و عربستان سعودی به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی از این همه کنش‌ها و واکنش‌های صلح‌آمیز و دوستانه و این همه قول و قرارها بی‌خبر بوده‌اند، نه تنها با صدور قطعنامه‌هایی در جنگ تبلیغاتی امارات متحده علیه ایران فعالانه شرکت می‌جویند و صلح و امنیت را در خلیج فارس تهدید می‌کنند، بلکه برخی مراکز به اصطلاح تحقیقاتی عربی را در پاریس و شاید در دیگر شهرها تشویق به انتشار قطعنامه‌هایی سیاسی می‌کنند. انتشار چنین قطعنامه‌هایی نه فقط طبیعت تحقیقاتی یا دانشگاهی این مراکز را با علامت سؤال مواجه می‌سازد، بلکه ماهیت سیاسی آنان و دامنه جنگ تبلیغاتی امارات متحده عربی را برضد ایران به نمایش درمی‌آورد. از این روست که از این گردهم‌آیی ارزشمند در این مکان براعتبار دانشگاهی می‌خواهم اجازه ندهد دامنه کارش از مرزهای آکادمیک فراتر رود.

یادداشت‌ها

۱- برای آشنایی بیشتر با زمینه‌های جغرافیایی و پیشینه‌های تاریخی مربوط به جزایر تنب و ابوموسی نگاه کنید به منابع زیرین:

- مجتهدزاده، پیروز، «جغرافیای سیاسی و تاریخ جزایر تنب و ابوموسی»، در اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ششم، شماره ۱۱ و ۱۲ (۶۰-۵۹) مرداد و شهریور ۱۳۷۱، مقاله نخست.

- پیروز مجتهدزاده، مسعود مهاجر، دریادار ابراهیم شاه حسینی، ملکرضا ملکپور، «مناقشه بر سر ابوموسی»، گزارش اصلی، صنعت حمل‌ونقل، آبان - آذر ۱۳۷۱.

- پیروز مجتهدزاده، «کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس»، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، انتشار دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۲.

فصل مربوط به جزایر تنب و ابوموسی.

- Mojtabeh-Zadeh, Pirouz. «Political Geography and History of the Islands of Tunbs and Abu Musa», The Iranian Journal of International Affairs, Vol. IV, Nos. 3 & 4, Fall-Winter 1992, pp. 485-500.

- Mojtabeh-Zadeh, Pirouz, «Political Geography of the Strait of Hormuz», Geography Department / Middle East Publication, SOAS University of London, 1990.

2- Confidential Memorandum by sir T. Sanderson, dated July 14, 1902, FO 416/10.

3- See: Government of India to Mr. Brodrick, Inclosure in No. 130, April 13, 1904, FO 416/17, P. 142.

4- See: Horace Wolpoole of India Office to Foreign Office, dated 16 April 1904, No. 154, FO 416/17, P. 191.

5- From A. Hardinge to Foreign Office, dated May 1904, FO 416/18, P. 160.

۶- نامه مظفرالدین شاه قاجار به صدراعظم، مورخ ربیع‌الاول ۱۳۲۳ (۱۹۰۵)، متأسفانه تاریخ روز نگارش این یادداشت مشخص نیست، سند شماره ۸۹ از «برگزیده اسناد خلیج فارس»، انتشار وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۲۷۸.

۷- متن فارسی نامه سفارت بریتانیا در تهران به وزارت خارجه ایران، مورخ ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۲۲ (۱۹۰۴)، سند شماره ۸۴ از «برگزیده...»، همان منبع، صفحه ۲۶۸.

8- See: Mojtabeh-Zadeh, Pirouz, «Iran's Maritime Boundaries in the Persian Gulf - The case of Tunbs and Abu Musa Islands», in «The Boundaries of Modern Iran», ed. K. S. McLachlan, UCL Press, London University, 1994.

9- From Knatchbull - Hugessen to Mr. Eden, Confidential Annual Report 1935, E 1147/1147/34, dated Tehran January 28, 1935, FO 371/20049.

۱۰- نگاه کنید به: «نگاهی به یک مثلث ژئوپولیتیک در خلیج فارس»، نوشته پیروز